

انتقاد

کتاب

ضمیمه کتاب « سرخ و سیاه »

ادبیات و هنر جدید ایران
از ایران باستان الهام می‌گیرد
تأثر پوچ

و درباره:

بیژن و منیژه
علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن
شبهای نیمکتی روزهای باد

آئین میترا ، اتوبوس سرگردان ، شعرهای دریائی ، مثلها و چیستانها ، ناسیونالیسم ،
چرا انگلستان خفته بود ، مخزن الوقایع ، رساله در اصول علم انسانی ، ماهنامه جهان نو ،
سرخ و سیاه ، کتاب الجدری والحصید ، کشاورزی ومناسبات ارضی ، ناهماهنگی رشد اقتصادی ،
دنیای مطبوعاتی آقای اسراری ، شیطان و خدا ، قصیده بلند باد ، ادیان شرق و فکر غرب ،
اهل هوا .

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

ناسیو نالیسم

و

مبارزات ضد استعماری کشورهای
افریقای شرقی
تانگانیکا - کنیا - اوگاندا - زنگبار

مسعود انصاری

۶۴۲ صفحه - ۳۰۰ ریال

کتاب درسه بخش کلیات - افریقای
شرقی - ناسیو نالیسم، و یازده فصل ترتیب
داده شده است .

چرا انگلستان خفته بود

جان . اف . کندی

ترجمه خواجه نوری

۲۲۸ صفحه - ۸۰ ریال

این کتاب اولین کتاب جان . اف . کندی
است درباره اوضاع و احوال انگلستان
در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم .

مخزن الوقایع

حسین بن عبدالله سرابی

۴۶۰ صفحه - ۱۵۰ ریال

کتاب شرح مأموریتها و مسافرت -
های فرخ خان امین الدوله است .

رساله در اصول علم انسانی

جرج بارکلی

ترجمه ؟

ترجمه رساله مشهور بارکلی فیلسوف
معتقد به اصالت تصور است بفارسی که
دکتر یحیی مهدوی در سری انتشارات
دانشگاه چاپ کرده است .

ماهنامه جهان نو

شماره اول ماهنامه جهان نو با آثاری

از جلال آل احمد، بهرام صادقی، براهنی،
کیانوش، سهراب سپهری، پروین پروین
اسماعیل شاهرودی، قاسم صنعوی، منوچهر
نیستانی منتشر شده است .

آئین میترا

مارتن ورمازرن

ترجمه بزرگ نادرزاد

۲۶۴ صفحه - ۱۰۰ ریال

اولین کتاب مفصلی است که درباره
آئین جهان گیر میترا بزبان فارسی
منتشر شده است . کتاب مقدمه ای از ابراهیم
پور داود دارد .

اتوبوس سرگردان

جان اشتاین بک

ترجمه سعید ایمانی

۳۶۳ صفحه - ۳۵ ریال

« اتوبوس سرگردان » در سال ۱۹۴۷
نوشته شده ، داستان اتوبوسی است که در
جاده های خراب و متروک و پر آب کالیفرنیا
بلا تکلیف مانده است .

شعرهای دریائی

یدالله رویائی

۱۰۸ صفحه - ۱۰۰ ریال

۳۳ شعر دریائی، چند اشاره بعنوان
مؤخره محتوی این دفتر است با این مقدمه:
« من به دریا نیندیشیده ام . فکرهای
مرا ، دریا اندیشیده است . »

متلها و چیستانها

دفتر سوم فولکلور آذربایجان

از

صمد بهرنکی - بهروز دهقانی

مجموعه ایست از متلها و چیستان -
های آذربایجان که ترجمه بعضی از آنها
بدست داده شده است .

شماره ۶ دوره سوم فروردین ماه و اردیبهشت ماه ۱۳۴۵

نقل مطالب انتقاد کتاب ممنوع است

نویسنده : دکتر پرویز نائل خانلری استاد دانشکده ادبیات تهران

ادبیات و هنر جدید ایران از ایران باستان الهام می‌گیرد

متأسفانه مقاله پرفایده استاد خانلری که در شماره ۱۴۱ (دسامبر ۱۹۶۵) منتشر شده دیر بدست ما رسید . ولی به مصداق ضرب‌المثل « ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است » انتشار آن را بزبان فارسی صلاح دیدیم ، هر چند که این مقاله برای اطلاع اهل‌فرنگ از احوالات « ادبیات و هنر جدید در ایران » نوشته شده اطلاع از آن بهر صورت برای ابنای وطن هم پربی‌فایده نیست . فاعتبرو ...

انتقاد کتاب

ایران ، وارث گذشته‌ای پرافتخار و شکوفا ، هنوز در عصر ماهم شاعران و هنرمندانی دارد که طبع سرشارشان از منابع فیاض ادبی و هنری ایران باستان الهام می‌گیرد .

به موازات این گذشته پرافتخار ، اکتشافات علمی و ترقی صنایع جدید در دنیای تکامل یافته ، همچنین ارتباطات قاره‌ها کم و بیش بطور غیر مستقیم ملت ایران را از نیمه دوم قرن هیجدهم با تمدن و فرهنگ غرب آشنا کرد . بی‌شک ، انقلابی که سلطنت مشروطه را بر ایران ارزانی داشت ، بعدها در همه زمین‌ها راه را برای ایجاد روابط میان این کشور و بیشتر ممالک پیشرفته گشود . بدینسان وضع اجتماعی ایران در زمانی نسبتاً محدود زیر و زبر شد .

ایرانیانی که روانه اروپا شدند و آغشته فرهنگ غرب گشتند ، آثاری از قبیل رسائل میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله بنام قانون و همچنین بولتن و مجله کاه و حبل‌المتین به زبان فارسی منتشر کردند و آنها را در دسترس هموطنان خود گذاشتند . بعداً کسانی که به منظور ادامه تحصیلات خود رهسپار اروپا شده بودند به کشور بازگشتند . ترقی و تکاملی که آنوقت در نتیجه این عوامل ، در همه زمین‌های سیاسی و ادبی و اجتماعی پیدا شد ، زمام امور را بدست رضاشاه سپرد و زمین‌ها را برای تکاملی دیگر یعنی تکامل آزادی ایران فراهم آورد .

آخرین روزهای سلطنت قاجار

در اواخر سلطنت قاجار و اوایل سلطنت پهلوی ، تعداد جراید و مجلات

بی انقطاع افزایش می‌یافت و مطبوعات اروپا که در آن دوره به بحث دربارهٔ افکار فلسفی و اجتماعی جدید می‌پرداختند کم و بیش انتشارات و افکار نویسندگان و روزنامه نگاران ایرانی را به این افکار می‌آغشتند .

در خلال این دوره که مقارن استفاده از ماشین چاپ در ایران است، ایرانیان به کار ترجمه از زبانهای خارجی بیشتر از کار تألیف اهمیت می‌دادند . مخصوصاً نباید در دوره مربوط به انتشار جراید و مجلات ، سهم مطبوعات را در انتشار آثار ادبی و افکار تازه‌ای که از اروپای غربی می‌آمد، فراموش کرد ، چه افکار عمومی که بدینگونه در سایهٔ جراید و انتشارات مختلف پرورده و مجهز شده بود ، در اواخر سلطنت قاجار موفق شد که تغییر عمیقی در طرز تفکر و افکار نمایندگان مجلس ایران به بار بیاورد .

در آن دوره چندین صد روزنامه و مجله وجود داشت که باید مخصوصاً در میان روزنامه‌ها از روزنامهٔ رعد و ایران و مردآزاد و شفق سرخ و بهار و بهارستان و میهن و ستارهٔ ایران و طوفان و ملت و فریاد ایران و صبا و در میان مجله‌ها از نسیم شمال و خورشید ایران و ناهید و امید نام برد .

ظهور پهلوی بزرگ

بیداری ایرانیان و نهضت ترقیخواهان و همچنین آشنائی طبقات مختلف اجتماع با افکار تازه ، پس از جنگ اول جهانی ، مایهٔ آن شد که ملت ایران خواستار اصلاحات تازه‌ای بشود . و مطمئناً در محیط هرج و مرج و عدم امنیت بود که رضا شاه کبیر در سال ۱۹۲۰ زمام امور را بدست گرفت . نخستین ابتکار این سلطان مستبد ولی مآل‌اندیش اعزام دانشجویان بسیار با استعداد ، به خرج دولت، برای تحصیل به خارجه (و مخصوصاً به فرانسه) بود ... رضا شاه کبیر در آن زمان خطاب به این دانشجویان چنین گفت :

« اکنون که در شرف حرکت هستید ما به همهٔ شما توصیه می‌کنیم که از فرصتی که باین ترتیب برای آموختن و کسب علوم جدید و آشنائی با روش خوب زیستن برای شما فراهم آمده است استفاده کنید و مخصوصاً پس از تحصیلات خود برای تصدی و ادارهٔ امور مهمهٔ مملکتی و خدمت به وطن به ایران برگردید . »

نظرات ادبی

پس از استقرار امنیت و اعادهٔ ثبات سیاسی ادبیات جهش از سر گرفت و پیروان مکتب کهن عقاید فلسفی کهن خود را کنار گذاشتند و پیرو افکار تازهٔ عصر خود ، افکار روسوها و مونتسکیوها ، شدند . چنین است سیمای واقعی نهضت مشخص ادبی این دوره که در جریان آن بیشتر برگزیدگان نسل جوان، شاگردان پیشین دانشگاههای اروپا ، کم و بیش از راه ترجمهٔ آثار نویسندگان بزرگ غرب و انتشار آنها در مجامع مختلف ادبی و فلسفی ایران در این نهضت شرکت جستند . بدین ترتیب، چنانکه

دیده می‌شود، رویهمرفته امتزاجی میان علوم قدیم و جدید صورت گرفت که باعث پیداشدن سبک تازه‌ای گشت. سبک کلاسیک شرقی در زمینه نثر نویسی کنار گذاشته شد و سبک رمانتیک نیمه شرقی و نیمه غربی به جای آن در پیش گرفته شد و در خلال این مدت که بیست سال طول کشید قیافه فرهنگ و هنر و ادبیات این مملکت، بدینسان، کاملاً دگرگون شد، با وجود این، جای تأسف است که جنگ دوم جهانی نهضت مورد بحث را متوقف ساخت.

شعر و نثر ایران عصر ما

مخصوصاً توجه به این نکته بسیار جالب است که در طی این دوره، با اینکه نثر به طرف سبک رمانتیک پیش می‌رفت، شعر ایرانی به همان صورتی مانده بود که قرن‌ها پیش در دوره شاعران بزرگی چون فردوسی و خیام و سعدی و حافظ بود... شاعرانی که آوازه شهرتشان در سراسر جهان پیچیده است. هنوز هم در عصر ما شاعرانی ایرانی می‌کشند که افکار خود را به سبک و زبان این شاعران قدیم که نام برده شد شرح دهند و بدینگونه برای بیان درد عشق، معمولاً این درد را به دردی تشبیه می‌کنند که پروانه بهنگام سوختن بالهایش به شعله شمع احساس می‌کند.

انجمنهای فرهنگی و دعوت از خاورشناسان خارجی

چنانکه در بالا دیدیم، در زمان رضا شاه مراکز علمی و فرهنگی برای تحقیقات باستانشناسی و ادبی و هنری افتتاح شد که باید از آن میان مخصوصاً از کتابخانه‌ها و موزه‌ها و مراکز سخنرانیهای ادبی و انجمن هدایت افکار و انجمن ملی آثار تاریخی و فرهنگستان ایران و دانشگاه تهران نام برد. ادیبان هم به نوبه خود انجمنهایی تشکیل دادند که برای ارائه اشعارشان در آنجا، گرد می‌آمدند.

در طی همین دوره عده‌ای از ادیبان و دانشمندان اروپائی و آسیائی و خاورشناسان به ایران دعوت شدند. و از مهمترین این مهمانان شاعر ملی معروف هند را بیند رانات تاگور و پرفسور هانری ماسه بودند.

برای کاوشها و تحقیقات باستانشناسی در پرسپولیس و دیگر آثار تمدن قدیم ایران نیز خاورشناسان و متخصصین کار آزموده‌ای به ایران دعوت شدند که در آن میان نباید مخصوصاً نام هرتر فلد، دانشمند آلمانی را فراموش کرد که با کاوشهای دقیق خود در پرسپولیس و از طریق کشف دو لوحه یکی طلا و دیگری نقره مربوط به دوران داریوش بزرگ بسی برغنائی ایرانشناسی افزود.

کاوشهای مورد بحث که در دوران سلطنت رضا شاه ابتداء در استخر و بازار گاد و پس از آن در شوش و بیستون صورت گرفت از طرف ایرانشناسان اروپا بسیار گرانبها شمرده شد و آنان را به بازدید ایران تشویق کرد.

جشن هزاره فردوسی

از دیاد توجه ایرانیان به تاریخ قدیم ایران و تجزیه و تحلیل اشعار و ادبیات در قرون گذشته به حدی تعمیم پیدا کرد که انجمن آثار تاریخی به وجود آمد و برای ابراز احساسات وطن سپاسگزار در حق مؤلف شاهنامه، به فرمان رضاشاه در دشت طوس (خراسان) در محلی که گمان می‌رفت مدفن شاعر بزرگ باشد آرامگاهی شبیه آرامگاه کوروش کبیر از سنه (هخامنشی) برافراشته شد و جشن فردوسی با شکوه و جلال بسیار و شرکت نویسندگان و ادیبان و فیلسوفان و خاورشناسانی که از همه اکناف جهان آمده بودند برگزار شد.

در سمیناری که به همین منظور تشکیل یافته بود شاعران و نویسندگان ایران نیز، یکی پس از دیگری، استعداد و قریحه خود را که دنباله شاعران قدیم چون خود فردوسی بود نشان دادند.

جنگ دوم جهانی و دوران رخوت

هنگامی که شاهپور محمد رضا پهلوی (شاه کنونی که آن روز عنوان ولایت عهد داشت) قدم به یازده سالگی نهاد رضا شاه بر آن شد که او را برای تحصیل به اروپا اعزام کند... و مخصوصاً مراقبت فرمود که او زبانهای خارجی (فرانسه و انگلیسی) را مثل زبان مادری خود یاد بگیرد.

رضاشاه خواست که او با زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دنیای پیشرفته آشنا بشود تا برای سلطنت آینده در ایران آماده گردد. رضا شاه، این سلطان تیزهوش و روشن‌بین، آینده‌های دور را می‌دید، زیرا که شاهزاده جوان که در اوضاع و احوال استثنائی دومین جنگ جهانی، بر تخت سلطنت نشست توانست از دانش و لیاقت و روشن‌بینی و دیپلماسی خود استفاده کند و چنانکه هنگام ادای مراسم سوگند در مجلس - و آن هم بسیار به حق - فرمود کشتی وطن را به ساحل نجات برساند.

جنگ دوم جهانی پیشرفت ایران را در زمینه‌های مختلف به سوی ترقی متوقف کرد و دوره رخوتی، در تمام دوره جنگ، بر سر ایران بال‌گسترده.

دوران بعد از جنگ

- سلطنت محمد رضا شاه تا کنون چهار دوره داشته است بشرح ذیل:
- ۱ - دوره انتظار در کمال سنجیدگی که ایران پل پیروزی بود.
 - ۲ - دوره ترمیم عواقب جنگ اخیر.
 - ۳ - دوره استقرار امنیت و تجدید بنا که رخوت رفته رفته خاتمه یافت.
 - ۴ - دوره الغاء امتیازات فئودالیتیه در تعقیب اصلاحات تازه که مضمون قوانین شاهانه در آن باره بشرح ذیل است:

- اصلاحات ارضی .
 - سهم کردن کارگران در منافع کارخانه‌ها .
 - تشکیل سپاه دانش برای مبارزه با بیسوادی .
- در حال حاضر به کوششهایی هم که از راه انتشارات رادیوئی و تلویزیونی برای بالابردن سطح فرهنگی و فکری مردم و همچنین برای بیداری ایران بزرگ بوسیله روشهای سمعی و بصری به کار می‌رود ، باید توجه داشت .
- تشکیل سپاه بهداشت .
 - ملی کردن جنگلها .
 - آزادی و استقرار تساوی حقوق زن (مخصوصاً حقوق مدنی)
- بدینگونه ، این فرزند اعجوبه ، به نحوی گرانمایه ، کارهایی را که به زحمت آغاز شده بود بوسیله مصالح پراکنده‌ای که از پدر خجسته‌اش - بهنگام استعفاء به حکم مصلحت - بجای مانده بود و با اینکه نیمه تمام بود صفحات عصرطلائی تاریخ ایران معاصر را بوجود می‌آورد ، با تمام رسانید .

تکامل ادبی

ادیبان و هنرمندان ضمن رفت و آمد به کتابخانه‌ها و مدرسه‌ها و دانشگاهها کوششهایشان را از سر گرفتند . دانشجویان باردیگر خواه به خرج دولت و خواه به وسایل شخصی خودشان به سوی غرب رهسپار شدند . نویسندگان و دانشمندان موقع را برای انتشار نتیجه تحقیقات و مطالعات خود مساعد دیدند. استعدادهای نهفته هنرمندان رفته رفته شکفت ، هنرهای زیبا که کم و بیش از سبک اروپا رنگ گرفته بود ، پیشرفت از سر گرفت . کتب متعدد علمی و فنی و هنری و ادبی به اضافه کتب دیگر (به زبان اصلی یا به ترجمه از متون خارجی) انتشار یافت .

در حال حاضر روزانه در ایران - چه به خرج دولت و چه به خرج ناشران مختلف - صدها کتاب چاپ و منتشر می‌شود .

شاهنشاه (شاهنشاه آریامهر) که روحاً کتاب دوستند، در دو کتاب مردان خود ساخته **Self made men** (مردانی که به نیروی خود توفیق یافته‌اند) و **Mamorit** برای وطنم (**mission pour ma potyie**) خاطرات شخصی خودشان را به کار بردند . در سراسر این دو کتاب شاهانه ، دستوره‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و همچنین احساسات گرانمایه جانبازی و وطن پرستی به چشم می‌خورد و در واقع در این دو کتاب قلب پادشاهی دموکرات و وطن پرست مشاهده می‌شود که محض خاطر رفاه ملتی که سر نوشتش به دست ایشان سپرده شده است ، می‌تپد ، و آشکارا احساس می‌شود که این شه‌ریار از وظیفه پیشوائی خود کاملاً آگاه است . ذات مبارک که ایمانی عمیق به اصول مذهب دارند ، ایمان و رفاهی را هم که از این راه برای ملت فراهم می‌آید، نشان داده‌اند . سلطنت این پادشاه نویسنده نه تنها آغشته سنن گرانمایه شاهنشاهان بزرگ ایران باستان است بلکه آغشته به وظایف مشوق و محرک مسلمانی است که

در زمان سابق در اعمال خلفاء در زمینه انساندوستی دیده می‌شد .
مگر نه این است که بدینگونه املاک خودشان را میان کشاورزان تقسیم کرده‌اند ؟ مگر نه اینست که در منتهای کرم و سخا مؤسسه خیریه‌ای به نام بنیاد پهلوی، تأسیس فرموده‌اند ؟ مگر نه این است که در راه غلبه بر فقر و بیسوادی می‌کوشند ؟ مگر نه این است که وقت خودشان را شبانه روز وقف حل مسائل بزرگ اقتصادی و اجتماعی ایران فرموده‌اند ؟ و مگر نه این است که فرامین نیکوکارانه‌شان را باثبات و استقامت تقریر می‌فرمایند ؟

ایران همیشه در کنف رحمت و عنایت پادشاهی خوب و مهربان، آباد و خوشبخت شده است و ایشان ، بی‌شک، یکی از این پادشاهان خوب و مهربان هستند .
ایران نو در سایه بر خورداری از علوم جدید آباد و خوشبخت می‌شود و ادبیاتی که شایسته تاریخ چند هزار ساله آن است و در ظل توجهات شاهنشاه خجسته بخت خود که بر قلب اجتماعی مستحکم و مترقی فرمان می‌راند، رنگ تازه‌ای بخود می‌گیرد . غنای دیگری به آن می‌افزاید .

پایان
مترجم : عبدالله توکل

منتشر شده است

دون آرام

میخائیل شولوخف - ترجمه م. ا. به آذین

برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۶۵

شیطان و خدا

ژان پل سارتر - ترجمه ابوالحسن نجفی

تئاتر پوچ

نوشته : مارتین اسلین Martin Esslin

ترجمه دکتر حمید صاحب جمع

«تئاتر پوچ»^۱ تکیه کلامی شده است که بسیار زیاد و بسیار بیجا استعمال می‌شود. آیا این اصطلاح مبین چه چیز است؛ و چگونه چنین برجسبی را می‌توان توجیه کرد؟ شاید بهتر باشد که ابتدا پرسش دوم را پاسخ گفت. در حقیقت هیچ جنبش متشکل یا مکتب هنری که مدعی خصوصی این عنوان باشد وجود ندارد. نمایشنامه‌نویسان بسیاری که در این دسته شناخته می‌شوند، اگر از آنها پرسیده شود که آیا به «تئاتر پوچ» وابستگی دارند رنجیده خاطر پاسخ خواهند داد که به چنین جنبشی وابسته نیستند - و کاملاً چنین است. زیرا تمام نویسندگانی که به این جنبش ارتباط داده می‌شوند در تکاپوی چیزی بجز بیان دید شخصی خود از جهان نیستند. معیناً، مفاهیم انتقادی از این قبیل، تا زمانی که روش‌های تازه بیان و قراردادهای نوین هنری روی می‌دهند مفید خواهند بود. هنگامی که نمایشنامه‌های یونسکو Ionesco، بکت Beckett، ژنه Genet و آدامف Adamov اولین بار بروی صحنه آمد، خشم و تحیر غالب منتقدین و همچنین تماشاگران را برانگیخت و این مسئله تعجبی ندارد، زیرا این نمایشنامه‌ها تمام معیارهایی را که بوسیله آنها هنر نمایش قرن‌ها مورد داوری قرار می‌گرفت مورد استهزا و بیحرمتی قرار می‌دهند و بدین ترتیب حق این بود که تماشاگرانی را که به انتظار تماشای آنچه که بعنوان یک نمایشنامه خوش ساخت^۲ «Well - made play» می‌شناسند قدم به تماشاخانه می‌گذارند، تحریک کند. از یک نمایشنامه خوش ساخت انتظار می‌رود شخصیت‌هایی را ارائه دهد که با دید صحیح و منطقی مشاهده و به نحو متقاعدکننده‌ای انگیخته شده باشند؛ این نمایشنامه‌ها غالباً بندرت موجودات انسانی قابل شناختی را معرفی می‌کنند و رفتار کاملاً بدون انگیزه‌ای را ارائه می‌دهند. از یک نمایشنامه

۱ - اصطلاح «تئاتر پوچ» گرچه معادل کاملاً رسا و مناسبی برای «تئاتر Absurd» نیست، ولی بمنظور گریز از تکرار کلمه خارجی در این ترجمه بکار رفته است.

۲ - منظور نمایشنامه‌هایی است که بنا بر سنت‌ها و معیارهای تثبیت شده تئاتر نوشته شده باشند و در آنها طرح حساب شده‌ای که بیان یک حادثه منطقی است مطرح گردیده باشد. اصطلاح «تئاتر خوش ساخت» غالباً در برابر «تئاتر پوچ» آورده می‌شود.

خوش ساخت انتظار می‌رود که با نوسانهای يك دیالوگ لطیف و منطقی بیننده را سرگرم کند ، در برخی از این نمایشنامه‌ها بنظر می‌رسد که دیالوگ بصورت یابو-سرائی‌های بی‌معنایی استحاله پیدا کرده است. از يك نمایشنامه خوش ساخت انتظار می‌رود که آغاز، میان و انجام حساب شده‌ای داشته باشد ، این نمایشنامه غالباً از نقطه دل‌بخواهی شروع شده و اغلب همانگونه اختیاری ختم می‌گردد. با توجه به کلیه معیارهای باستانی که هنر تئاتر بوسیله آنها سنجیده و داوری می‌شود ، این نمایشنامه‌ها نه تنها به نحو مکروهی زشت هستند ، بلکه حتی اطلاق نام درام به آنها سزاوار نیست .

و با اینهمه عجیب است که این نمایشنامه‌ها توانسته‌اند کار بکنند ، تأثیر بجا بگذارند و فریبندگی بخصوصی در تئاتر بوجود آورند . ابتدا گفته میشد که این فریبندگی فقط ناشی از يك موفقیت رسواگونه است و اینکه مردم برای تماشای *Waiting for Godot* بکت و *Bald Prima donna* یونسکو ازدحام می‌کنند تنها بخاطر آنکه بیحرمت ساختن و ابراز تحیر درباره این آثار باب روز محافل شده است. اما این توجیه‌ها بطور وضوح نمیشد در مورد بیش از یکی دو نمایشنامه از این نوع بکاربرد. و موفقیت يك سلسله آثار غیر ارادی مشابه هر چه بیشتر آشکار گردید . اگر این نمایشنامه‌ها را نمی‌توان با معیارهای باستانی تئاتر محک زد ، مسلماً بواسطه اختلاف در نظر گاهها ، بکار گرفتن روشهای هنری متفاوت و خلاصه بدین سبب است که این آثار در واقع قراردادهای دیگر گونه‌ای را برای هنر تئاتر آفریده‌اند و بکار میگیرند. محکوم کردن يك نقاش آبستره بخاطر فقدان پرسپکتیو یا يك موضوع قابل شناخت هما نقدر بی‌معنی است که عدم پذیرش *Waiting for Godot* بخاطر آنکه طرح قابل بیانی در آن مطرح نمی‌گردد، وقتی نقاشی شده *Mondrian* با ترکیبی از چهار گوش‌ها و خطها پرده‌ای میکشد منظورش ترسیم يك شیئی طبیعی یا خلق پرسپکتیو نیست . بهمین ترتیب بکت با نوشتن *Waiting for Godot* قصد بیان داستانی را ندارد و نمی‌خواهد که تماشاگران خشنود از کشف راه حل معمائی که در نمایشنامه طرح شده است بخانه بروند . بدین جهت سرزنش کردن او بخاطر کاری که هرگز در صدد انجام دادنش نبوده است بجائی نمیرسد و تنها کار منطقی اینست که سعی کنیم منظور او را دریابیم .

معهدا ، در برخورد های مستقیم ، اغلب نمایشنامه نویسان مورد بحث از بیان هر گونه نظریه یا هدفی در آن سوی آثارشان امتناع می‌کنند. آنها با حقانیت کامل اشاره خواهند کرد که تنها يك مسئله برای آنها اهمیت دارد: بیان دید خود از جهان به شایسته‌ترین وجه . زیرا بعنوان يك هنرمند اشتیاق مقاومت ناپذیری برای انجام اینکار در خود احساس می‌کنند. اینجاست که منتقد می‌تواند وارد میدان شود . با توجیه آثاری که با قراردادهای تشبیه شده تئاتری توافق ندارند ، با نمایاندن نکات مشابه در تعدادی از این نمایشنامه‌ها که بیش و کم وابستگی به جریانهای هنری جدید دارند ، با تجزیه و تحلیل ماهیت شیوه‌ها و تأثیرات هنری این نویسندگان ، منتقد می‌تواند حدود و ثغور قراردادهای نوین را تعیین کند ، و

بدین ترتیب می‌تواند معیارهایی بوجود آورد که از طریق آنها مقایسه و ارزیابی منطقی آثاری که تحت این قراردادها نوشته می‌شوند ممکن گردد. بدیهی است که مسئولیت اثبات اینکه چنین قرار دادهائی مطرح هستند بمعهده منتقد است، اما اگر او بتواند وجود تشابهات اساسی در نظرگاه‌ها را اثبات کند، می‌تواند استدلال کند که این تشابهات باید زائیده عوامل مشترکی از جهت تجربیات نویسندگان مورد نظر باشند. و این عوامل مشترك می‌بایست بنوبه خود از شرایط روحی عصر ما (که هیچ هنرمند حساسی را از آن گریزی نیست) و همچنین شاید از زمینه مشترکی در جهت تأثیرات هنری و نوعی تشابه ریشه‌ها و سنت‌های مشترك سرچشمه گرفته باشند.

بدین ترتیب اصطلاحی مشابه «تئاتر پوچ» را باید بعنوان نوعی علامت اختصاری روشنفکرانه در مقابل طرح پیچیده‌ای از تشابهات در نقطه نظرها، روش‌ها، قراردادها، از خصوصیات فلسفی و هنری مشترك آگاهانه یا نیمه‌آگاهانه، و بجای تأثیرپذیری از سرچشمه سنت‌های مشترك تلقی کرد. از اینرو عنوانی از این نوع در واقع کمکی است به فهم آثار جدید و فقط تازمانی معتبر است که به تحصیل بینش در یک اثر هنری کمک می‌کند. این طبقه‌بندی الزام‌آور نیست و محققاً فراگیرنده یا انحصاری نیز نمی‌تواند باشد. ممکن است يك نمایشنامه شامل عناصری باشد که در پرتو چنین عنوانی بهتر قابل درک است، در حالی که عناصر دیگری که از همان نمایشنامه مشتق می‌گردند در پرتو قراردادهای دیگری قابل فهم باشند، بعنوان نمونه، آرتور آدامف نمایشنامه‌هایی نوشته است که نمونه‌های نخبه «تئاتر پوچ» هستند. اما اینک او آشکارا و آگاهانه این سبک را مردود می‌شناسد و تحت قراردادهای واقع‌گرایانه تئاتر می‌نویسد. مع هذا، حتی جدیدترین نمایشنامه‌هایش که هم واقع‌گرایانه و هم برای عوام قابل فهم هستند، جنبه‌هایی را شامل می‌باشند که هنوز هم با اصطلاحات «تئاتر پوچ» می‌توان آنها را توجیه کرد. بملاوه وقتی اصطلاحی نظیر «تئاتر پوچ» توصیف و تفهیم شد، ارزش بخصوصی در شناخت آثار نمایشی گذشته کسب خواهد کرد. مثلاً، منتقد لهستانی، Jan Kott تحقیق بدیعی درباره لیرشاه در پرتو Endgame بکت بعمل آورده است که تنها يك بررسی آکادمیک بی‌حاصل نیست، بطوریکه Peter Brooks در اجرای جدید لیرشاه، بسیاری از نظراتش را از بررسی‌های Kott کسب کرد.

حال ببینیم قراردادهای نمایشی که اکنون عنوان «تئاتر پوچ» بخود گرفته است چیست؟ اجازه بدهید یکی از نمایشنامه‌های این گروه را بعنوان نقطه آغاز در نظر بگیریم: Amédée، اثر یونسکو. در این نمایشنامه يك زن و شوهر میانه سال در موقعیتی که بطور وضوح از زندگی واقعی اقتباس نشده است نشان داده می‌شوند. آنها سالهاست که خانه خود را ترك نگفته‌اند. زن از طریق شغلی مشابه تلفنچی امرار معاش میکند و شوهر در کار نوشتن نمایشنامه‌ایست، ولی هرگز نتوانسته است از چند سطر اول جلوتر برود. در اطاق خواب سالهاست که يك نعش وجود دارد. ممکن است این جسد معشوق زن باشد که وقتی شوهر آن‌دو را

با هم دیده اورا بقتل رسانده است. ولی این حدس بهیچ وجه حتمی نیست، همچنین امکان دارد که آن نعش مجرمی باشد که بقصد ارتکاب جنایتی بخانه آنها آمده است، و یا جسد يك میهمان ناخوانده. اما عجیب‌ترین نکته اینکه جسد دائماً بزرگتر و بزرگتر میشود؛ این جسد گرفتار «تصادف هندسی است که بیماری علاج‌ناپذیر مرده‌هاست.» و در جریان بازی آنقدر بزرگ می‌شود که عاقبت پای عظیمی از اطاق خواب بداخل اطاق نشیمن بیرون می‌جهد و «آمده» و زنش را به بیرون راندن از خانه‌شان تهدید میکند. اینها همه کاملاً فانتزیک است، معهذا رویهمرفته زیاد ناآشنا نیست، چه بسیاری از ما زمانی چنین موقعیتی را در رؤیایا و کابوسهای مان تجربه کرده‌ایم. در واقع یونسکو يك حالت رؤیائی را روی صحنه قرار داده است و کاملاً بدیهی است که در يك رؤیا قوانین واقع‌گرایانه تئاتر دیگر مطرح نیستند. رؤیایا نه از طریق منطق، بلکه از طریق تداعی توسعه پیدا میکنند. رؤیایا اندیشه‌ها را انتقال نمی‌دهند، بلکه تصاویر ذهنی را منتقل می‌سازند. و در حقیقت جسد در حال رشد را در «آمده» بعنوان يك تصویر ذهنی شاعرانه بهتر می‌توان درك کرد. خصوصیت رؤیایا و تصورات شاعرانه در این است که هر دو مبهم هستند و در يك لحظه و در عین حال انبوهی از مفاهیم را به همراه دارند. بنابراین بیهوده است اگر بپرسیم که تصویر يك جسد در حال رشد نماینده چه چیزی می‌تواند باشد. از طرف دیگر میشود گفت که ممکن است این جسد نماینده نیروی توسعه یا بنده خطاهای گذشته یا گناهان گذشته، و یا شاید نشانه زوال عشق و مرگ عواطف و بهر حال مظهر زشتکاریهائی باشد که با گذشت زمان وخیمتر میشوند. این تصویر ذهنی را می‌توان به یکی یا تمام این تصورات نسبت داد و همین مسئله قدرت شاعرانه‌ای را که بدون تردید این اثر داراست بآن عطا می‌کند.

تمام نمایشنامه‌های «تئاتر پوچ» را نمی‌توان به همین سادگی حاصل رؤیا دانست (گرچه professor Taranne واقعاً بشکل رؤیا به ادامه الهام شد) اما در همه آنها تصورات شاعرانه کانون توجه است. بعبارت دیگر: در حالی که غالب نمایشنامه‌هائی که با قراردادهای باستانی نوشته می‌شوند ابتدا بمنظور بیان يك داستان و یا توضیح يك مشکل روشنفکرانه هستند، و بدین جهت می‌توان آنها را بعنوان يك شکل انتقال روایتی یا برهانی مشاهده کرد. نمایشنامه‌های «تئاتر پوچ» در اصل بقصد انتقال يك تصور شاعرانه یا طرح پیچیده‌ای از تصورات شاعرانه نوشته می‌شوند، و بالاتر از همه چیز يك فرم شاعرانه دارند. يك اندیشه روایتی یا برهانی باشیوه منطقی پیش میرود و باید به يك نتیجه یا پیام نهائی منجر گردد، بدینجهت تحرك دارد و در جهت مسیر معینی حرکت میکند و توسعه می‌یابد، در حالی که در نمایشنامه‌های پوچ مافوق هر چیز شعرعامل انتقال اندیشه یا حالت و یا موجودیت اصلی است و بدینجهت این نمایشنامه‌ها در اصل ساکن هستند. ولی این بدان معنی نیست که این نمایشنامه‌ها فاقد جنبش می‌باشند؛ مثلاً، در «آمده» حرکت از آنجائی که تحت فشار دائم التزاید جسد در حال رشد قرار دارد، سخت و بیرحمانه است. ولی موقعیت نمایشنامه همچنان ساکن باقی میماند و حرکتی که مشاهده کنیم در واقع

تصور شاعرانه نویسنده است که در برابر ما باز و آشکار میشود. هرچه این تصویر مبهمتر و پیچیده تر باشد، جریان فاش گردیدنش بفرنجتر و نهانی تر خواهد بود. بهمین دلیل است که نمایشنامه‌ای مثل *Waiting for Godot* علیرغم آنکه بی‌اغراق در آن هیچ چیز اتفاق نمی‌افتد و بخاطر آن طرح شده است که نشان دهد هرگز هیچ چیز در زندگی بشر پیش نمی‌آید، مع هذا می‌تواند اضطراب و تنش دراماتیک قابل ملاحظه‌ای ایجاد کند. تازه هنگامی که آخرین جمله‌ها گفته شد و پرده پائین افتاد ما در چنان وضعی هستیم که بتوانیم طرح کلی تصویر شاعرانه پیچیده‌ای که با آن روبرو بوده‌ایم دریا بیم. اگر دریک نمایشنامه ترادیسونل، حادثه از نقطه «الف» به نقطه «ب» جریان پیدا میکند و ما دائماً از خود می‌پرسیم که «بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد؟»، در این نمایشنامه‌ها ما با جریانی روبرو هستیم که عبارت از آشکار شدن تدریجی یک طرح پیچیده است، و در مقابل از خود می‌پرسیم، «این چیست که می‌بینیم؟»، زمانی که ما ماهیت طرح نمایشنامه را درک کردیم، تصویر پیچیده چه از آب در خواهد آمد؟ از اینروست که در پایان *The Two Executioners* آرابال می‌فهمیم که زمینه درام بررسی تصویر پیچیده مناسبات مادروپسری است و در *Zoo Story* آلیی تازه در چند سطر آخر نمایشنامه است که منظور اصلی از تمام گفتگوهای ما بین جری و پیتر که نمایشگر اشکال ارتباط موجودات انسانی در جهان ماست بدست می‌آید.

چرا می‌بایستی تأکید درام از اشکال ترادیسونل در جهت تصویرهای ذهنی انتقال پیدا کرده باشد، تصویرهایی پیچیده و رمزی که الزاماً فاقد وضوح نهائی توصیف و نتایج حساب شده است که ما عادتاً انتظارش را داریم؟ آشکارا بخاطر آنکه نمایشنامه نویسان مورد بحث دیگر به امکان چنین نتایج حساب شده‌ای معتقد نیستند. در حقیقت منظور اصلی اینان بیشتر بیان احساس تحیر، عدم تفاهم و گاه یاسی است ناشی از فقدان ارتباط و معنا در رویدادهای جهان. اگر آنها به انگیزه‌های قابل توجیه، راه‌حلهای قابل پذیرش و سرانجامهای حساب شده برای منازعات بشری اعتقاد داشتند محققاً از بیان آن اجتناب نمی‌کردند. اما کاملاً واضح است که این نمایشنامه نویسان به وجود چنین جهان معقول و منظمی ایمان ندارند. بنابراین نوشتن نمایشنامه خوش ساخت مشروط به داشتن اعتقادات روشن و تسلی بخش، میزانهای استوار ارزشها و دارا بودن دستگاه اخلاقی است که با بهترین شرایط در فعالیت است. دستگاه ارزشها و دیدجهانی در پشت نمایشنامه خوش ساخت ممکن است مذهبی یا سیاسی باشد، یا ایمان ضمنی به نیکی و کمال انسان (مثل در آثار شاو و ایبسن) و یا ممکن است فقط یک پذیرش تفکر وضع اخلاقی و سیاسی کنونی باشد (مثل در اغلب کمدهای اطاق نشیمن) بهر حال اساس نمایشنامه خوش ساخت تقبل ضمنی این مسئله است که دنیا معنا و مفهومی دارد که واقعیت استوار و حتمی است، با حدود مشخص و سرانجام واضح. در حالی که نمایشنامه‌هایی که ما تحت عنوان «تئاتر پوچ» دسته بندی کردیم، مبین نوعی احساس وحشت و تکان از فقدان چنین دستگاه اعتقادات و ارزشهای تعیین شده است.

بحث و انتقاد

«بیژن و منیژه» کنسرسیون و «دساتیر» شی

لای کتاب کاغذی بود و بر آن ، دریک سطر چاپ شده که « اظهار نظر ... درباره این کتاب موجب امتنان ...» و با چنان اطمینانی که لابد برایشان اسپند دود خواهیم کرد که چشم نخورند! و بر بالای (۱) نامه امضای بنده خدایی - مهندس - و عضو «هیئت مدیره شرکت سهامی اکتشاف و تولید نفت ایران» یعنی کنسرسیون عم نواله ۱- که تا دیروز لوله می کشید از گچساران به خارك تا کشتی های صدهزار تنی برای حمل نفت خام نیازی به گذر از شط العرب نداشته باشند که در آن هر روز دعوایی است میان ایران و عراق - و با همین يك قلم در حدود ۱۵۰ میلیون لیره استرلینگ (یا چیزی کمتر و بیشتر از این مقدار) خرج تراشید برای ملت نجیب که با درآمد سرانه سالی دو بیست تومان (یا چیزی کمتر و بیشتر ازین بی مقدار) دست کم مدام تخرخر و تفاخر تحویل بگیرد یا اگر دلش سررفت برود فیلم «موج و مرجان و خارا» را ببیند و با جیب خالی - یز عالی در کندا و حالا همین کنسرسیون ایضاً عم نواله - بقصد يك خدمت چشمگیر و دهان پر کن دیگر «بیژن و منیژه» چاپ کرده است . در ۱۵ هزار نسخه و مجانی پخش شونده و بخط خوش و با تصویر و تشعیر و بر کاغذ عالی تا از نو به نواله ای برساند عده ای دیگر از اعظم روشنفکران بنوا رسیده را («آمبورژوازه» را این جور ترجمه کردم) که اسامی شریفشان زینت افزای صفحه آخر کتاب است! و آنوقت حضرت یغمایی چشم بسته بروی تمام خواص چنین کتاب مستطابی تنگ نظری فرموده که چرا خرج چنین کتابی شده است صفحه ای دوسه هزار تومان و الخ ... و این حقا که تنگ نظری است. اگر نه شاید «یغما» می خواسته با اشاره به اسراف و تبذیر در کار چاپ این قصه کوتاه بگوید که چرا بجای آن صد تا شاگرد تربیت نمی کنید برای لوله کشی نفت تا اینهمه محتاج عمله و سرکارگر خارجی نباشیم به اسم کارشناس و مشاور - یا چرا با خرجش يك درمانگاه نساختید در «گناوه» - یا حمامی در گچساران یا مسجدی در دو گنبدان ... و الخ . ولی این شایدر را من میگذارم. چرا که میدانم که «یغمایی» میدانند که بر سر در هر يك ازین بناها (اگر هم با چنان پولها بسازند) نمی شود که اسم فلان «مهندس» را به این راحتی که بر کاغذ چاپ کرده اند بر سنگ نوشت و کار گذاشت! حضرات همه میدانند که آن بالا جای اسم دیگری است چرا که همه دیده اند که چه بلایی آمد سر حضرت علی اصغر حکمت در قضیه کتیبه بالای گور شیخ اجل - که از بیخ تراشیدندش و کتیبه ای دیگر بر جاش گذاشتند . و بهر صورت اگر حضرت «یغمایی»

خبر از یغمایی می‌داشت که در کار نفت و مؤسساتش هست خود را چنان سبک نمی‌کرد که بردارد و برای نوشتن مقدمه «بیژن و منیژه» فلان و بهمان را بعنوان جانشین حضرت پورداود معرفی کند. که ما زیر و بالای اغلب این استادان را دیده‌ایم. بگذار ازین خوان یغما صناری هم به حضرت پورداود برسد که تا کنون نه با سبی رسیده است و نه به علیقی و مدام خودش بوده است و حقوق استادی‌اش. آخر ازین نان مظلومه همه را بایست چشانندن. تا نباشد فردا کسی که دعوی کند که من در این غارت‌کننده‌دامن خویش را تکاندم!... و بعنوان يك خبر افواهی حضرت یغمایی را خبردار کنم (تا دیگر چنین تنگ نظری نفرماید) که در همین سال گذشته از محل گویا يك درصد درآمد کنسرسیون (ایضاً عم نواله) که وقف شخص شخیص رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت میشود (و البته که نه بعنوان رشوه بل بعنوان کمک به مصارف فرهنگی ۱) فقط هشت ملیون تومن پخش شده است میان مدیران محترم «رنکین نامه»ها. ریز اعدادش را تو خود برو پیدا کن، تا بدانی که روزنامه نویسی غیر از «یغما» نویسی است.

و اما بعد... گپ می‌زدیم از کتاب مستطاب «بیژن و منیژه» نفتی که خیلی خاصیت‌های دیگر دارد. یکی اینکه ۵۸ تصویر رنگی دارد از آدمهایی که بیشتر قیافه‌های آشوری دارند با ریش و پشم‌های عیناً آشپزباشی «שלما نصر» یا عینهو (۱) طویله‌دار «نبوکدنصر» ۱ و مثلاً حضرات می‌خواسته‌اند تخمه پاک ایرانی را تصویر کرده باشند ۱ و بعد ۵۸ شعیر دارد بر متن ۵۸ صفحه شعر فردوسی. و هر کدام باغ وحشی- پراز گورخر و خرگوش و دختر چنگی و گاو بالدار آشوری و امرای هخامنشی و شتر گاو پلنگ و هرد و دام دیگر. یا زرادخانه‌ای پراز نیزه و زوبین و ترکش و تیر و همه لایق ریش همان حضرات روشنفکران بنوا رسیده. آخر عرق ملت نجیب را هم در چنان کتابی باید جنباند او کتاب جمعاً چنان فقیر است و حقیر (از نظر چاپ و رنگ و تصویر و الخ...) و چنان تهوع آور که انگار نفی بصورت فردوسی. کاش حضرات نگاه می‌کردند به کتابی که «کامپسا کس» چاپ کرد دو سال پیش در تارینچه خدمات خویش و چنان نفیس که هر صفحه‌اش انگار دست نویسی - یا همین اواخر به «حماسه هیزمشکن» پراز شعر و تصنیف و نقش و تصویر و تشعیر و ترنج حاصل کار يك تن تنها اعنی بسیج خلخالی که مثلاً خواسته درین فقر چاپ حماسه آنهم از طرف کنسرسیون... حماسه‌ای بسازد برای ابراهیم لینکلن یا به کتاب «مجموعه فرامین (۱) آستانه‌ری» که دکتر محمد علی هدایتی چاپ کرده است گرچه برای حفظ سنت خانوادگی خویش. اما بچنان نفاستی که هر صفحه‌اش می‌ارزد به سراپای دست پخت آقایان روشنفکران بنوا رسیده... و ازینها گذشته سی‌چهل سال پیش هم بنگاه مطبوعاتی «خاور» يك شاهنامه چاپ کرد با آن تصاویر «درویش» که هنوز حسرتشان را می‌خوریم و آنوقت تو که کنسرسیون بین‌المللی نفتی - با چنان ثروتی و چنان ابزار کاری و چنان خیل آدمهای بیکاره - بعنوان کفاره‌ای بفلان گناه پادهان بندی برای ملت نجیب بر میداری و يك قصه «بیژن و منیژه» را چاپ می‌کنی آنهم بچنین فضاحتی؟! متن اشعار فردوسی را رها می‌کنم که فردوسی شناس نیستم. درین باره

قناعت کنیم به آنچه حضرت یغمایی آورده که «چون نه چشم یارائی دارد و نه وقتم کافی است با یک نظر سطحی دریافتم که در تصحیح متن آن دقتی که می باید بکار نرفته . و متأسف و متأثر شدم .»^۱ حضرات خود دانند و فردوسی . اما من نمیدانم چرا فردوسی اغلب ملعبه دست چنین دستگاہهایی بوده است ؟ غرضم دستگاہهای غارتگر است . بسرعت نگاهی کنیم به سرنوشت شاهنامه . نسخه اصلش هدیه شد به دربار آن غزنوی . بزرگترین یغماگر تاریخ پیش از چنگیز . که تازه چنان یکدستی بگیردش که «په ! با اینهمه رستم و اسفندیار که من درصاف دارم این پیرمرد خنگ چرا اینهمه از رستم و اسفندیار دم میزند ؟» ... و اما بعد اغلب نسخه‌های شاهنامه که ما داریم دست نویس میرزاهای دربار مغول و تیمور است . نسخه بایسنقر و غیره ... یعنی باقیات صالحات ؟ آخر پدر همان میرزانویس را که لابد روشنفکر جماعت دوران خویش بوده - خود مغولها یا تیموریها از گوردرا آورده بودند و پیش چشم خودش سوزانده بودند (ویقولون که پدر سوخته را از آن زمان داریم) و بعد خودش را نشانده بودند به رونویس کردن شاهنامه . سرگذشت نیاکان . که اگر پدرت را سوزانیدم پدر جدت را عزت تپان می کنیم . و تحریک عرق ملیت آیا چیزی غیر از این است ؟ پیزی لای پالان مردمی که احساس حقارت یخه‌شان را گرفته ! گنده گوزی درباره نیاکان همیشه نوعی بزرگ‌نمایی دیشلمه بوده است برای مردمی که پوست خودشان را می‌کنده‌اند و به تخماق سرشان را می‌کوفته‌اند . می‌بینی که روشنفکر ملت نجیب همیشه سرش بهمین‌آخور بند بود ... و این قضایا هست تا هزاره فردوسی . (۱۳۱۲ یا ۱۴ - ۱۹۳۳) همان سالها که دارند قرارداد نفت را تجدید می‌کنند . و کباده گردان این هر دو قضیه (هزاره فردوسی و نفت) حضرت تقی‌زاده . فاعتبروا ! ممکن است اینهمه را مته به خشخاش بدبینی بدانی اما چه می‌شود کرد که هر وقت بوی فردوسی بلند میشود من بوی غارت می‌شنوم . و حالا کنسرسیوم ایضاً عم‌نواله ! بفکر چاپ کردن فردوسی افتاده است ، آنهم باین صورت بازاری . یعنی کفاره‌ای میدهد به گناهان خویش ؛ یا سرگرم کنکی میسازد برای عده‌ای از روشنفکران که بنواله‌ای برسند و یادشان برود که چه‌ها می‌کنند ؛ یا بنده خدای مهندسی است و همکارانش از سرحد مزاحمتی برایش فراهم کرده‌اند و او اکنون با چنین لقمه حقیری - هدیه‌ای میدهد به بزرگان قوم تازی‌پای خود را سفت کنند ؛ یا روغن ریخته‌ای است و قربه‌الی‌الله نذر این اما مزاده فردوسی شده که جز برای نقالان قهوه‌خانه‌ها هرگز معجزی نکرده است ؛

بحث ازین که یک مهندس را به فردوسی چکار - عبث است . چه بهتر که همه مهندس‌ها اندکی هم از ادبیات بو ببرند . و نیز بحث ازینکه کنسرسیوم را به چاپ کردن بیژن و منیژه چه نسبت ؟ ... بحث ازین است که سفره یغمایی است و هر کس را بر آن سهمی . و این شخص شخیص روشنفکر بنوا رسیده که نانخور آن دستگاہ است از خودش که کاری برخاسته نیست پس چه بهتر که از نوبنشانیمش سر سفره نیاکان و اسلاف تا مبادا یادش بیاید که دارند پدر ملت را میسوزانند . امروز

بیژن و منیژه است - دیروز فلان تفسیر بود که بخرج شرکت ملی چاپ میشد و پریروز صفحات عریض و طویل رنگین نامه‌ها پراز تبلیغات بخشنامه‌ای برای این خرننگ کن عظیم که تأسیسات نفت باشد .

*

واما داستان مقدمه حضرت پورداود و «چه چیز و اینها...» (که تکیه کلامش بود در کلاسهایش.) دلم میخواهد حسابی رعایتش را بکنم . آخر حضرت سی چهل سال است درس میدهد. مرد سالمی است. تا کنون ملمبه قدرت نشده و قلمی میزده. ترجمه‌ای کرده است از «اوستا» و طرحی افکنده در شناختن ریشه هزارتایی لغت و اصطلاح که از آن دوران در زبانمان مانده و دیگر کارها ... و اینها همه خوش و موجب عاقبت به خیری . علاوه بر اینکه من خود نیم سالی (هفته‌ای یک بار) سر کلاس «اوستا»ی آن حضرت تلمذ کرده‌ام- در آن سالهای جوانی که خیال فضلاشدن درس داشتم و دکترای ادبیات گرفتن . اما بشکرانه اینکه حضور در کلاس همین حضرت استادی بزرگترین وسیله بود برای عرق کردن تب آن خیال باطل اگر هم درین مختصر جسارتی بشود بعلافت شکر است. بچهران نمکی که نخورده‌ایم اکنون نمکدان را پس باید دادن .

حضرت پورداود درین مقدمه بسیار طویل بر «بیژن و منیژه» نثری دارد به نسبت آراسته و پیراسته- بی اینکه تصنعی در آن ببینی لغات بیگانه را کمتر بکار گرفته- جز آن هنگام که هی «هنگام» بکار میبرد. نثری است خالی از بوی اداره جاتی (۱) بودن و روزنامه جاتی (۱) نوشتن. اما حیف که سخت بوی تحقیقات دانشگاهی را میدهد. با بحت درباره نسخه بدلها و معنی لغات و ریشه کلمات و مدام از اوستا و یاد از «هارپاگوس» و دیگر قضایا که جمعاً سراپای عرض و طول فصحت میدان بلاغت استادان ادبیات دانشگاه است .

واما بعد سراسر این مقدمه ۱۲۹ صفحه‌ای (کتاب جمعاً ۲۶۴ صفحه است) عبارت است از مقداری زردشتی بازی (ص ۵۴ ببعده) و مقداری ناسزا به اسکندر و ترک و عرب (ص ۱۰۰ و آن حوالی... و این مورد علاقه خانلرخان نویسنده کتاب تاریخ پنجم ابتدایی) و بعد مقداری سوز و بریز در مرگ زردشتی گری و نیز اندکی ناسزا به انتساب دهنده یوسف و زلیخا بفردوسی (این نیز مورد علاقه حضرت تقی زاده) ... که بزودی خدمت این نکات خواهم رسید . اما مقداری هم توضیح درست هست درین مقدمه در معنی توران و تورانی (ص ۷۸) و توضیح دیگری درباره دروغ پردازیهای هرودوت (ص ۸۵) و بعد مطالبی در معنی دیو - و اینکه چه شد تا این اسم مفهوم خدایی را گذاشت و مفهوم شیطانی برداشت (ص ۸۰ ببعده) و نیز توضیحی در این قضیه (ص ۸۸ ببعده) که جستجوی جای پای تاریخی برای پیشدادیان و کیانیان بلاهت است (و این نیز مورد توجه حضرت ذبیح الله صفا) . و اینها همه محاسن مقدمه . و آموزنده احتیاج مرد عادی غیر متخصص که چنین کتابی را مجانی برایش فرستاده اند.

اما در چنین مقدمه مفصلی بريك قصه از شاهنامه آدمیزاد گمان میکند نخستین مباحثی که باید طرح شود بحث از اساطیر است و حدود و ثغورش و معنی و ارزش ادبی اش، و بعد از معنی حماسه و فرق عام و خاصی که با اساطیر دارد یا نسبت جزء به کل. و اینکه فردوسی درین زمینه چه کرده است و از اساطیر و حماسه چه‌ها می فهمیده که ما امروز هنوز نمی فهمیم. (مقدمه حضرت استادی نمونه اش) حتی يك کلمه ازین مباحث در مقدمه نیست. حضرت استادی با کمال تأسف و تعجب گویا متوجه این نکته نیست که از متنی همچو شاهنامه تنها آن قسمت معتبر است که اساطیری است و قسمت تاریخی آن همان لایق ریش خداینامه نویسان زردشتی دوره ساسانی باد که توانستند مثلاً بر احتی قلم بکشند بر تمام دوره اشکانی و انکار نه انکار که چنین چهارقرنی هم در تاریخ مملکت وجود داشته است. چنین که من دیدم در دل گفتم کاش حضرت استادی ورقی زده بود به «مقدمه بر رستم و اسفندیار» از «شاهرخ مسکوب» تا بداند که بسی ازیشان جوانترها نیز (گرچه یونانی مآب) اینروزها سرشان باین حرفها مشغول هست و دیگر روزگار جوانی آن حضرت نیست که فرق «اساطیر» - و «دساتیر» را نمی شناختند.

گذشته ازین نقص اسامی آنچه درین مقدمه زشت است و برین شاگرد قدیمی آن حضرت سنگین آمد این بود که دیدم حضرت پورداود گویا خود را مأمور میداند که «کستی» به میان فردوسی ببندد و «برسم» بدستش بدهد و ازو يك زردشتی دو آتشه بسازد که «سی سال درستودن آتش پرستان» (ص ۱۱۱) رنج کشید ا کذا. دیگر این از استاد برازنده نیست. گویا آن بزرگوار - ابوالقاسم فردوسی میدانسته است چه می کند - حتی در آنجا که پشت سر دقیقی شاعر می ولنگد (که چهار خصلت برگزیده بود... والخر - آخرینش کیش زردهشتی) گرچه خود بر سر سفره ای نشسته که دقیقی باز کرده بود. اینرا ما باید بدانیم. و نیز اینرا که چرا فلان شاعر آخوند مسلمان «یوسف وزلیخا» را بریش فردوسی بسته. حضرت استادی حتماً به ازین شاگرد نیمه کاره قدیمی خود میدانند که اینها همه چاره ای بوده است برای تمام کتابسوزانها که اینهمه به تعصب رخ داده. سر بسته می گویم. حضرت استادی گمان برده اند که از زمان فردوسی تا کنون پارسیان هند مدام همان کروفری را داشته اند که در زمان جوانی ایشان و مراجعت از فرنگ - و می توانسته اند هر فردوسی زمانه را از دربار غزنه که برگشت بعزت و حرمت بخوانند و بر سر خوان غربت زدگی خویش بنشانند تا دست آخر ازو يك آخوند مبلغ زردشتی بسازند و باسم استاد برش گردانند به دانشگاه طوس (۱) که تا آخر عمر در مرگ زردشتی مآبی نوحه سر بدهد.

اکنون که اختیار قلم بدست جسارت صراحت افتاد اجازه می خواهم يك نکته را نیز محترمانه در این مناسبت تذکر بدهم و بگذرم. و آن اینکه حضرت استاد پورداود یکی از پیشقراولان نهضتی است که در دوره بیست ساله پیش از شهریور بیست - بکمک پارسیان هند از طرفی و جمع مستشرقان از طرف دیگر - براه افتادند تا بعنوان پشتوانه حکومت وقت چیزی بعنوان ما بازای روشنفکری بسازند و با آن درود یوار را زینت کنند. چون تظاهر بر روشنفکری در آن دوره مجال

وامکانی نداشت . اشاره می‌کنم به قضیهٔ پرورش افکار - و همین هزارهٔ فردوسی - و مقبره سازی برای او - و بعد به آن زرتشتی بازی‌ها که بت «فروهر» را از نو بر سر دیوارها برد و ارباب کیخسرو گیو را به حرکت انداخت . این نهضت مصنوعی که در اصل چیزی بود قابل قیاس با «کسروی‌گری» و «بهنایی‌گری» می‌خواست جای خالی روشنفکری را پر کند که در صدر مشروط سروکله‌اش پیدا شده بود و حضرات را بوحشت افکنده بود. این بود که در دورهٔ پیش از شهر یور بیست دهم را قیچی کردند و ریش و قیچی را سپردند بدست این نهضت‌نمایی‌ها که هدف اصلی‌شان همگی این بود که بگویند حملهٔ اعراب (یعنی ظهور اسلام در ایران) نکبت‌بار بود و ما هر چه داریم از پیش از اسلام داریم. این نکته را من به تفصیل در «خدمت و خیانت روشنفکران» شکافته‌ام (که با جبار زمانه اکنون باد کرده است) اما غرض اصلی این نهضت‌های ساختگی را همین‌جا خلاصه می‌کنم که می‌خواستند برای ایجاد اختلال در شعور تاریخی يك ملت تاریخ بلا فصل آن دوره را (یعنی دورهٔ قاجار را) ندیده بگیرند و شب کودتار را یکسره بچسباندند به دمب کوروش و اردشیر . وانکار نه انکار که در این میانه هزار و سیصد سال فاصله است . توجه کنید باین اساس امر که فقط از این راه و با لق کردن زمینهٔ «فرهنگی- مذهبی» مردم معاصر می‌شد زمینه را برای هجوم غرب زدگی آماده ساخت که اکنون تازه از سرخشتش برخاسته‌ایم . کشف حجاب - کلاه فرنگی - منع تظاهرات مذهبی - خراب کردن تکیه دولت - کشتن تعزیه - سخت‌گیری به روحانیت ... اینها همه وسایل اعمال چنان سیاستی بود ... این هم دلیلش از زبان حضرت استاد پورداود (ومی بخشید اگر زبانی است پر از ناسزا) ، «ریختن عرب‌های فرومایه بایران يك گزند اهریمنی است و پایان روزگار سرافرازی» (ص ۱۰۹) یعنی پس اکنون که اعراب خود بخود رفته‌اند و تنها اثری که از ایشان مانده دین ایشان است برگردیم و از نو زردشتی بشویم! بله تاریخ این چهل سالهٔ معاصر را با این باطیل انباشته‌اند . و خانلرخان همین قزعلات را در کتاب‌های درسی قرقره میکند و دیگران و دیگران ... حضرات گمان کرده‌اند که شکست حکومت متحجر ساسانی شکست ملت ایران بوده است . غافل از اینکه چنان حکومتی اگر لیاقت شکست خوردن از اعراب گرسنهٔ یا برهنه و سوسمار- خوار را نمی‌داشت شکست نخورده بود .

در شأن استاد محترم حضرت پورداود نیست که بجای کرسی استادی - بر کرسی مؤبدی بنشینند و نوحه‌سرای زمانهٔ سرآمده‌ای باشند که دیگر رفت. از ایشان این انتظار هست که بنشینند و بعنوان يك استاد محقق برای ما توضیح بدهند که چه شد تا مردم آن دوران- اسلام را از اعراب پذیرفتند ولی زبان و ادب و جاهلیت‌ش را نپذیرفتند؟ یا اینکه چه شد تا شعرای ما همه از اسکندر مقدونی (که بقول زردشتیان ملعون است) پیامبر ساختند؟ اما حیف که زبان اثر آن حضرت زبال حال يك موبد است که می‌نویسد (ص ۱۰۰) «چگونه میشود باور کرد که ایرانیان در خداینامه‌ها ... چنین دشمن نابکاری را با آن آب و تاب ستوده باشند ...» سخن از اسکندر است. در جواب این سؤال حضرت ایشان رفته از

«کالیستنس» و ترجمه کارش سخن میراند که لابد منبع اصلی اسکندرنامه‌ها شده. اما آیا می‌شود پذیرفت که بزرگوارانی همچو فردوسی و نظامی و جامی درست عین محققان امروزی که بنای کار خود را بر یک ترجمه ناقص از فلان کار فرنگی می‌گذارند - اساس کارشان را که اساطیر سازی است بر فلان ترجمه از یک مردک اسکندریه‌ای گذاشته باشند؟ اینجا است که پای حضرت استاد سخت می‌لنجد. جواب این مشکلات را از کسی باید پرسید که بداند اساطیر چیست و حماسه چیست. بداند که اساطیر تاریخ نیست بلکه سازنده تاریخ است. حضرت استادی در «زمان» دنبال منبع پیامبر شدن اسکندر می‌گردد. اما جامی و نظامی و فردوسی که هرگز در بند «زمان» نبوده‌اند تا در بند تعصب زردشتی‌گری یا هر مذهب دیگر بمانند - از اسکندر «زمان‌ساز» سخن گفته‌اند که مرزها را برداشت و حکومت جهانی را پی‌ریخت و به جستجوی آب حیات به ظلمات رفت. حضرت استادی نمی‌بیند که این اسکندر دیگر آن اسکندر مقدونی نیست که به طمع ذخایر همدان و «پارسه‌گرد» بغارت آمده بود. حضرت استادی متوجه نیست که یک اساطیر نویس حماسه‌سرا می‌خواهد برای ایجاد شعور در مقابل یک «وضعیت» معین تاریخی به مبنای تاریخ برگردد. یعنی با توجه و «تذکر» به عوالم اساطیری (افسانه‌ای) خط بطلان بکشد بر فلان «وضعیت» گذرای تاریخی که مورد قبول او نیست. حضرت استادی بجای فحص در چنین عوالمی - چهل سال است در عزای فلان «وضعیت» پوسیده تاریخی نوحه می‌خواند. باین طریق آخر چه فرقی هست میان فلان وزیر دربار غزنه که فردوسی را با تهام «قرمطی» بودن راند و این حضرت استادی که از تعصب فلان آخوند شیعه و مسلمان سخت‌رنجیده است و حق هم دارد - اما چه می‌گویید از تعصب یک آخوند زردشتی آنهم در لباس استادی دانشگاه؟ که بازبانی پراز ناسزا در حضور تمام تظاهری که به منشور ملل متفق و دیگر قضایا میشود مدافع تعصب‌های نژادی و فرهنگی و مذهبی است؟ آنهم در مقدمه بیژن و منیژه نفتی - دست‌پخت کنسر سیوم؟

*

ملاحظه می‌کنید که بحث درین نیست که (بقول حضرت یغمایی) حیف ازین همه پول و وقت که صرف این بیژن و منیژه نفتی شده است. چون اگر کنسر سیوم می‌خواست کفاره‌ای بدهد بگناهان چه بسا کارها که می‌بایستش کرد (ومن یشنهاد می‌کنم که «اخلاق‌الاشراف» عبیدزاکانی را مثلاً به خط طلا بر کتیبه عمارت بلند شرکت فخمیه بکوبند تا بدانیم که «مذهب مختار» حضرات چیست؟) و نیز بحث از این نیست که چرا استاد پورداود چنین ستار العیوب اعظم و روشنفکران «مهندس» و «بنواریسیده» شده است - بحث درین است که هر نمک‌شناس دیگری بجای من می‌نوشت حیف از نعمت حضوری که ماشاگردان این سی سال اخیر در کلاس این استادان محترم حرام کرده‌ایم!

جلال آل احمد

اردیبهشت ۱۳۴۵

نقل این مقاله در هر جا و بهر صورت ممنوع

علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن ■ ■

تألیف دکتر احسان نراقی

دکتر نراقی در مقدمه کتاب مینویسد :

«در برنامه انتشارات سال ۱۹۶۰ یونسکو تألیف و نشر دو کتاب نیز بعنوان «درآمد به علوم اجتماعی» منظور شده بود یکی بزبان انگلیسی برای استفاده در دانشگاههای هندوستان و دیگر بزبان فارسی برای تدریس در دانشگاههای ایران» .

و بعد توضیح میدهد که تألیف کتاب اول بعهدہ تم بوتومور استاد جامعه - شناسی دانشگاه لندن محول شد^۱ و دومی را قرار شد خود ایشان تألیف کنند نظر یونسکو این بود که با توجه بکتاب و رسالاتی که تا کنون از طرف آن مؤسسه انتشار یافته است کتابی پرداخته شود اما بعلمت اینکه در واقع تألیفی در زمینه تاریخ و روابط علوم اجتماعی و مقام و اهمیت این علوم بزبان فارسی وجود نداشت مؤلف ترجیح دادند ابتدا به این معانی بپردازند و یونسکو را هم قانع کردند و آنوقت بطوریکه خودشان مینویسند مدت پنج سال در اینکار کوشیدند و علاوه بر مراجعه «بمآخذ متعارف علوم اجتماعی» «از طریق شرکت در کنفرانسهای بین المللی و ملاقات و مذاکره با متخصصان و صاحب نظران و مطالعه نشریات مربوط بمحصل بحثها و گفتگوهای که در انجمنهای بین الملل جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی و علم اقتصاد و علم آمار و غیره بعمل آمده» اطلاعاتی کسب کردند «تا منظور از تألیف حتی الامکان بهترین نحو حاصل آید». حالاببینیم منظور اصلی نویسنده در تألیف این کتاب چیست ! و بقول خودش چشمداشت چه اجر و پاداشی دارد مؤلف این اجر و پاداش را متناسب بامددی میخواهد که مساعی او «بخود آگاهی آزادی بخش نسل جوان ...» برساند . (مقصود مساعی در تألیف این کتاب است و این مدد را در حد یک کتاب باید در نظر گرفت)

فرض کنیم دکتر نراقی هم علم را برای کسب نام و مال و جاه خواسته است اما همین توجه او به بیخبری و بیخودی نسل امروز درخور تحسین است و نشان میدهد که او بعمق وریشه دردهای فرهنگی و اجتماعی ما تا حدودی پی برده است ولی نکته اینجاست که در اینکار تا چه اندازه توفیق یافته است اینرا لااقل باید برای خود او روشن

۱- این کتاب که بوسیله دکتر راسخ بفارسی درآمده است از طرف مؤسسه

مطالعات و تحقیقات، اجتماعی چاپ خواهد شد.

کنیم زیرا هیچ مؤلفی خود نمی‌تواند اثرش را خوب نقادی کند .
کتاب مجموعاً چهاربخش و ۲۰ فصل دارد .

در بخش اول علوم اجتماعی و جهان‌بینی‌های عمومی و در بخش دوم علوم اجتماعی در حال تکوین و در بخش سوم جامعه‌شناسی در عصر حاضر مورد بحث قرار گرفته است و این سه بخش تقریباً موضوع نصف کتاب است بخش چهارم یعنی نصف دیگر کتاب راجع است به «علوم اجتماعی و انسانی در عصر حاضر» بنظر من هر دو قسمت کتاب تا حدودی میتواند نظر مؤلف را تأمین کند زیرا خود آگاهی باین معنی است که انسان موقع و مقام خود را در برابر جهان بشناسد و جهان تنها دنیای محسوس زمان حال نیست بلکه جهان در گذشته و آینده آن منظور نظر است و از اینجهت از تاریخ بهیچوجه نمیشود چشم پوشید منتهی استفاده‌ای که از تاریخ برای ایجاد خود آگاهی میشود همیشه بیک اندازه و کیفیت نیست و بیان دیگر تاریخ بهمکان یک اندازه آگاهی نمیدهد برای بعضی زمینه خود آگاهی فراهم میکند و در موارد دیگر ممکن است علت ایجاد آن باشد و اینست که تاریخ را دوبار باید خواند تاریخ هم مرحله آغاز است و هم مرحله انجام کسیکه فی‌المثل میخواهد در علوم اجتماعی بتحصیل و مطالعه و تحقیق بپردازد ابتدا باید از تاریخ شروع کند و وقتی در این علوم بدرجه‌ای رسید باز بتاریخ توجه و التفات کند تا روابط آنها را روشن‌تر دریابد و بقدر کوششهایی که قبلاً شده است پی‌ببرد و نیاز بکوششهای آینده را دریابد و بعنوان عالم احساس مسئولیت کند در غیر اینصورت خود آگاهی معنی ندارد زیرا خود آگاهی همواره با احساس مسئولیت همراه است اما این را هم باید گفت که هر نوع تاریخی موجد خود آگاهی نیست ، تاریخ وقتی باین هدف میرسد که از روی خود آگاهی فراهم شده باشد و گرنه مجموعه اطلاعاتیست که پهلوی هم قرار گرفته است و بی‌پیوند و بی‌معنی است ولی دکتر نراقی باین مطلب توجه داشته است و نه تنها رابطه حال و آینده را با گذشته منظور کرده است بلکه گذشته را بادید امروزی نگریسته است و تصور نشود که این خلاف روش تاریخی است تاریخ را با پیشداوری مطالعه کردن البته دور از روش تحقیق علمی است اما آگاهی بتاریخ و زمان نه تنها پیشداوری نیست بلکه وسیله‌ایست برای گریز از آن؛ امروز اگر کسی بگوید موضوع علم امر فی‌نفسه و جدا از انسان است علم را گمراه میکند این امر فی‌نفسه با موجود لِنفسه که انسان باشد ارتباط متقابل دارد و در واقع موضوع علم جریان دیالکتیک رابطه فی‌نفسه و لِنفسه است. در کتاب «علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن بحث» تاریخی از توجه فلاسفه یونان با موراجتماعی آغاز شده و بصورتی مرتبط تازمان پیدایش علم جامعه‌شناسی ادامه یافته است بخش سوم اختصاص بجامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان فرانسه و آلمان و انگلستان و آمریکا و ایتالیا و شوروی دارد .

بخش چهارم دیگر بمعنای متداول کلمه تاریخ نیست^۱ بلکه مربوط بر روابط

۱ - هر چند اگر نظر لوی اشتراوس را بپذیریم باید بگوئیم همه چیز تاریخ است .

علوم اجتماعی و مقام هر يك از اینهاست و با بحث «نیازدنیای کنونی بعلم اجتماعی» پایان مینماید و کتاب هم همینجا تمام میشود .

در اینکه علوم اجتماعی باهم رابطه دارند هیچ حرفی نیست و شاید هیچکس هم حرفی نداشته باشد مهم اینست که نوع این رابطه را تعیین کنیم آیا چنانکه بعضی از دانشمندان میگویند جامعه شناسی بعنوان فلسفه علوم اجتماعی در صدر همه قرار دارد و کلی ترین قوانین مربوط با امور اجتماعی را کشف میکند و در این راه آنقدر میتوانیم بجانب افراط برویم که بگوئیم قوم شناسی (اتنولوژی) و انسان شناسی (آنتروپولوژی) روش هستند و در خدمت جامعه شناسی قرار دارند . یا برعکس می-توانیم بگوئیم که هر يك از این علوم موضوع و روش خاص دارند و حداکثر هر کدام مکمل دیگری هستند اقتصاد دانان ابتدا بمسائل صرف اقتصادی توجه داشتند و بجنبه های اجتماعی این مسائل کمتر عنایت میکردند. دورکیم با طرح این مسئله که امر اقتصادی در عین حال امر اجتماعی است میتواندست اقتصاد را براه تازه ای هدایت کند اما با قول باینکه امر اجتماعی «شیء» است راه پیشرفتی را که خود نشان داده بود بست^۱.

بهر حال اگر درست فهمیده باشم مؤلف کتاب حتی نمیخواهد هیچکدام از این دو مسأله را مطرح کند چه رسد به اینکه بدفاع یکی از اینها برخیزد. هر چند ممکن است خواننده احساس کند که بانسان شناسی مقام والاتری داده شده است. و اگر واقعاً چنین باشد کار ناروایی نشده است - وقتی خوب توجه کند درمی یابد که علوم اجتماعی بعنوان کل واحد منظور شده است که اجزاء آن در تأثیر و تأثر متقابلند و در قسمت اخیر کتاب رابطه علوم اجتماعی با اقتصاد و دموگرافی و سیاست و ... مورد بحث قرار گرفته است و کمتر صحبت از علم اجتماعی خاص است و اگر دو فصل اول آن بانسان شناسی مربوط میشود دلیلش اینست که باید تحول این علم را که میشاید با تحول هیچیک از علوم اجتماعی در قرن بیستم قابل مقایسه نباشد - روشن شود و گرنه بعقیده دکتر نراقی : «هیچیک از علوم اجتماعی حتی کاملترین و دقیق ترین آنها را وضع و حالتی نیست که بتواند بتنهائی بتحلیل و تبیین امور اجتماعی بپردازد»^۲ او منتظر این وضع و حالت هم نیست اما میکوشد دورنمای علوم اجتماعی را مشخص کند و حتی توصیه های بدانشمندان و محققان علوم اجتماعی میکند و این توصیه ها باهدف او یعنی ایجاد خود آگاهی مربوط است و صریحاً می-نویسد : «عالم اجتماعی باید سعی کند ... تا اراده و میل نسبت بترقی و تعالی را برانگیزد ..»

صرف نظر از این نکته خود مباحث هم در ایجاد خود آگاهی میتوانند مؤثر

۱ - نقل از صفحه ۲۸۷ .

۲ - برای توضیح این معنی مخصوصاً رجوع کنید بکتاب «امکانات کنونی

جامعه شناسی» اثر گورویچ .

باشد زیرا بعد از فلسفه ، علوم اجتماعی ، در صورت توحیدی خود، از همه معارف بشری بیشتر بخود آگاهی مدد می‌رسانند . (ولی سوء تفاهم نشود بعضی تحقیقات اجتماعی که در کشور ما میشود نه تنها گاهی خود آگاهی را نابود میکند بلکه نوعی ساده بینی و بدتر از آن حماقت بوجود می‌آورد)

اینهمه که نوشتم نقدی بود ستایش آمیز از وجهه نظر نراقی در نوشتن کتابش و شاید دیگری مرا در تشخیص این وجهه نظر با تقدیر آن محق نداند ولی اینرا بگویم که من نقائص جزئی را - بدون آنکه از نظر دور داشته باشم - مخل انتظام در طرح مسائل ندیده‌ام و الا در بعضی موارد ایجاز مطالب بحدی است که خواننده معمولی که بعلوم اجتماعی آشنائی ندارد هیچ چیز از آن در نمی‌یابد. این ایجاز در قسمت‌های اول کتاب بیشتر است و نشر نسبتاً سنگین و فنی هم این اشکال را افزون میکند .

مطلب دیگر مربوط با اصطلاحات است خواننده در این کتاب بکلماتی مانند «زواجر» و «جوابر» و «لامکانی»^۱ و «هیئت تألیفی» بر می‌خورد و مثلاً می‌بیند اقتصاد کلاسیک «اقتصاد متداول» ترجمه شده است و وقتی مارکس میگفت اقتصاد کلاسیک میشد آنرا با اقتصاد متداول تعبیر کرد اما امروز کلاسیک ، متداول نیست ولی انصافاً اصطلاحات رسا و زیبا و مناسب که تازگی هم دارد در این کتاب کم نیست و حتی از اینجهت کتاب دکتر نراقی میتواند مأخذ و مرجعی باشد .

نقص دیگر اغلاط چاپی است و گاهی در یک صفحه آنقدر غلط چاپی زیاد است که معنی عبارات را نمیشود فهمید مثلاً در صفحه ۴۸ اینطور نوشته شده است : «افکار مارکس مخصوصاً در دوران جوانی ، یعنی دورانیست که هنوز وارد مبارزات سیاسی نشده بود و بادید و وسیعتری امور را نگاه میکرد که جالب توجه باشد و هنگامی که مارکس وارد مبارزات سیاسی شد این وضع و حالت را تا حدی از دست داد همچنین در آثار دوره جوانی خود نوشته است : ماهیت آدمی یک مفهوم انتزاعی و کلی مأخوذ از خصوص فرد بتنهائی نیست .

... حیات اجتماعی حقیقت آن در امر تولید و نحوه آن و بنا بر این نحو وجود افراد بشر ایط مادی تولید است که بستگی دارد» در مورد این قطعه نمی-شود گفت غلط چاپی دارد بلکه کلمات درهم ریخته است . دیگر اینکه میان مطالب صفحه ۲۰۸ و ۲۰۹ یک سطر افتاده است .

باید بگویم که بعضی از اینها را در نسخه‌ای که من دیدم اصلاح کرده‌اند اما بعضی سهوهای جزئی دیگر هم منجمله درص ۵ آمده است : « مهمترین کتاب ارسطو کتاب «اصول حکومت آتن» است که مشتمل بر اصول و قوانینی است که در ۱۵۸ شهر یونان جاری بوده است» البته مقصود، مهمترین کتاب ارسطو در زمینه سیاست و تاریخ است و این یکی از رسالاتی است که ارسطو در باره ۱۵۸ مدینه یونانی نوشته

۱ - لامکانی ترجمه l'utopique است و سهروردی نا کجا آباد استعمال کرده است اما در متن امروز بخصوص در متن علوم اجتماعی باید بمعنی امروزی کلمه توجه کرد نه بریشه لغوی صرف آن .

وازمیان آنها فقط همین یکی در سال ۱۸۹۱ بوسیله سرفردریک کنیون پیدا شده و بدست ما رسیده است نکته دیگری هم قابل بحث است و آن اینکه در ص ۵۸ که صحبت از کتاب «... ثروت ملل» آدام اسمیت است اظهار نظر شده است که «... در اثر اشاعه نظریات آدام اسمیت در این کتاب بود که فکر دخالت دولت که در گذشته عامل اصلی و تنظیم کننده کلیه فعالیت‌های اقتصادی بود جای خود را بفکر ترقی نامحدود یک اقتصاد آزاد داد».

چون مفهوم دولت آنروز و امروز و فکر دخالت دولت تحول پیدا کرده است بهتر بود نویسنده این معنی را روشن می‌کردند. زیرا ممکن است کسی بگوید فکر دخالت دولت در امور اقتصادی از وقتی بوجود آمد که بحران سرمایه داری آغاز شد. ولی این نقائص و سهوهای جزئی از شأن خاصی که این کتاب در میان آثار فارسی مربوط بعلوم اجتماعی دارد نمی‌کاهد و امیدواریم مؤلف در چاپ دیگر آنها را تدارک کند و کتاب دیگری را که تلویحاً در مقدمه وعده داده است برشته تحریر درآورد انتشار آثاری از این نوع در زمینه علوم اجتماعی بسیار مغتنم است.

رضا داوری

مؤثراً

از ژولین گرین - ترجمه عبدالله توکل

انتشار نشد

انتشارات نیل - مخبرالدوله - تلفن ۳۰۴۱۲۸

شبهای نیمکتی

روزهای باد

دفتر شعر محمد رضا اصلانی

«... اینگونه سخن گفتن

به منزلهٔ دم فرو بستن در برابر وحشت‌های

بیشمار است». برشت (نقل شده در صفحه

۳ همین دفتر)

مقصود برشت از «اینگونه سخن گفتن» رمانتی‌سیسمی بود که از ریلکه تا خود برشت، موجی پدید آورده بود. برشت شاعری بود نو رمانتیک و شعرهای «عاشقانه» یا تغزلی او - با آنکه خشونت شعر جدید را داشت - زبانی داشت غیر مستقیم. شعر او باید برهنه‌تر، صریح‌تر و عام‌تر می‌شد - که شد.

پس مقصود از اینگونه سخن، شعر مجردسرایبی که با خشونت و درد خودش سرچنگ دارد نیست.

«نهضتی» که شاعران نوجوان و جوان ما، همین روزها، راه انداخته‌اند، در قیاس با جنبش‌ها و جهش‌های شعر اروپائی، اصلاً نهضت نیست. پنجاه سالی از این دادای سوررئل می‌گذرد و آدمهای حسابی پاك از این نهضت‌بازی‌ها دست شستند و شخصی شدند، تأثیر این گروه از زبان کاذب عاطفی یکی دو شاعر و شاعرهٔ سرشناس ایرانی و غیر ایرانی (جنبهٔ کاذب و ترجمه‌مانند شعر صاحب تشخیص و اصیل آنها) یکجور زبان معصوم - غمگین - کودکانه (و فاقد منطق «بزرگترها» ی عاقل) پیدا کرده است که هم عیب‌است و هم هنر. عیب این زبان را بگوییم که اگر بی‌زبانی نیست، بد زبانی‌ست. شعر هنر کلامی است و کلام از جنبهٔ لفظی و Rhetorical آن (نه «منطقی» Logical). زبان این گروه نوخاستهٔ صمیمی و غیرصمیمی - زبان بی‌صمیمیتی‌ست یعنی Sophisticated^۱ در جستجوی امکانهای «ضد منطق» یا غیرمنطقی گشتن، خودش مشکلی‌ست منطقی!

شاعری در حد استعاره (استعارهٔ مرکب یا ساده) گسستن رشته واقعی (نه حقیقی) تداعی‌هاست و کلمات مستعار و مستعار منه رابط و پیوندی جز ذهن فعال شاعر ندارند که حقیقتی شاعرانه به واقعیتی غیرشعری می‌دهند و این حقیقت شاعرانه وقتی مصداق پیدامی‌کند که برای خوانندهٔ شعر، واقعیت شعری باشد، و از اینجا است

۱ - مفهوم رایج این کلمه زندگی و رسم و راه غیر ساده غیرطبیعی و متظاهر

آدمهای متظاهر - زندگی‌ست.

که توصیه می‌کنم مقاله «عینیت و ذهنیت در شعر» امید را بار دیگر با دقت بخوانیم. مصالح این زبان مستغرب (به هر دو معنی) مقداری کلمات مکرر است (مثل «مکرر» و «تکرار» در همه شعرهای همه شاعران جوان یا نوجوان) که در عمل همان قصه «فرنگی» جمال زاده است که دم بساعت کله‌اش را حفر می‌کرد یا شهر او را تخریب می‌نمود (گاهی هم، او شهر را ۱) گرایش این گروه به شاملو و فرخ زاد به جهاتی که در حد کامل شعری این دو شاعر بزرگوار نیست، از همینجاست.

طبیعی اینگونه زبان است که با وزن شعر فارسی بیگانه باشد - چرا که با زبان فارسی بیگانه است و مقصودم از زبان شعر فارسی حتماً شعریست که اولینش رودکی بود از رودک خاوران و نیماست از یوش مازندران - که زبانیست با همه امکانات و زندگی‌های قابل کشف که اصیل است و پشت به سنتی هزارساله دارد پس متداوم است و تا این ملت با این زبان زنده است، زندگی خواهد کرد - مگر آنکه همین «سپرانتو» ادبی بعد از آمریکانیزه شدن و بعد بی‌سیم شدن این ملت نجیب، باب شود زیر علم حکومت جهانی چندتا دیوانه معذور یا مأمور دیوانه.

این شعرها «شعر سپید» هم اغلب نیست، که اول شعر باید شکلی داشته باشد و قالبی را برای فکر شاعرانه‌ی مهیا کند، بعد سپید باشد. اینجور شعرها شعرهای پی‌رنگ است و از هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد، آزاد آزاد

* * *

و اما هنر «اینگونه سخن گفتن»، این شعرها، شعر جوانهای اصالتاً شاعر از همه گذشته‌گان سی سال اخیر شعر تر است. چرا که کودکانه است و معصومانه است مثل نطفه‌ی خالص و باور نکردنیست. بزرگترها بالاخره بزرگ شده‌اند و بلوغ دست و پای بزرگ است و شکل گرفتگی - که دیگر باور نکردنی نیستی.

اما «باور نکردنی» اگر در حد ذاتش «هنر» است (مثل همه نقش و نگارها و آوازاها و کلمه‌های بدوی) در حد عرض و فعلش - تا چنین نشود - هیولاییست (باز بدو معنی) و البته شعبده بازی هم جلوه پست همان حد ذاتی «باور نکردنی» است همانطور که سوفسطایی‌گری حسیض فکر ملت‌ی است که سور زوالش را نواخته بودند یا می‌نوازند.

این شاعران را وقتی شاعر می‌دانیم که به رشد عالی انسانی‌شان برسند و بقول آن شاعر با «چهره‌ی بی‌تمام، انسانی» پدیدار بشوند تا دست‌های متفکرشان را ستایش کنیم.

و چهره انسانی شعر، صورت زیبای ظاهر است با سیرتی زیبا - شکل است.

پس، این شاعران هنوز با وزن و با لفظ نیازموده، از کجا می‌دانند که این کلمه «ممکن‌ترین» کلمه است و از کجا وزن از بی‌وزنی و رنگ از بی‌رنگی می‌شناسند؟

* * *

امتیاز اصلائی از بیشتر شاعران ظریفه سرای نو - که با نقاشان گنگ هم‌نشین

شده اند - درد اوست، درد بیرون از عصمت تنهای مظلوم اوست . مثل کبوتر کوچکی که می‌خواهد « شاه بادبادک‌ها باشد»^۱ باشد ببرد بالا و آن بالا بایستد . اما پرنده باید آرزوی پرنده شدن ، پریدن و آفریدن داشته باشد . سرنخ بادبادک همیشه دست بچه‌ی حسودی ست که سرانجام این « شاهپرنده » را به شاخه‌ی خشکی می‌کوبد .

درد اصلانی درد گنگ خوابدیده‌ایست که عالمی را کر می‌پندارد و این درد ، حس نطفه ، حس جنین و حس پیشاپیش زایش هم هست - فریاد زایش . اصلت و والایی شعر اصلانی در همین امتیاز او از شاعر بی‌درد است که زندگیشان در فنجان قهوه‌ی بی‌دست کوچکی و هزار تومان به بالا حقوقی، خلاصه می‌شود و آدمی که (به گفته آ داستایوسکی) آشفته‌ی چیزی بدنیآ آمد ، آشفته زندگی می‌کند و به آشفته‌گی خواهد یافت . آدم‌راحت سالم به هیچ درد ادبیات نمی‌خورد - خیالتان آسوده باشد .

شعر اصلانی دچار همان بیماری‌هاست که گفتیم . بیماری معصومیت (و نا-آگاهی) معصومیت بی‌خبریست و بی‌خبری بی‌مسئولیتی . و کافی نیست که شاعر سیاستمدار و جامعه‌شناسی باشد . ذاتاً هم می‌تواند زمینه‌های فراهمی در این زمینه‌ها داشته باشد باید خود شعر این آگاهی را نشان بدهد .

* * *

شعر اصلانی از کلمه‌های خشن ، دردناک است :

از لحظه‌های بخشنده‌ی کثیف

فریادی بر همه سکوت

وزش هر اسنده‌ی ستاره

خنده‌ی تاریک سفی

به آشیان بودن^۲

اصلانی در بیان بعضی تمبیرها متأثر است از احمد شاملو ، فروغ فرخ‌زاد ، احمد رضا احمدی . اما از احمد رضا احمدی غنی‌تر و در تجرید (به علت تسلط غنی‌تر بر کلمات) بسیار مرجع است . يك صفت عالی هم دارد ، بسیار عالی ؛ سخت متواضع است .

م . آزاد

۱ - صفحه ۷ کتاب .

۲ - صفحه ۵ و ۶ همچنین صفحه ۹ و صفحه ۳۱ چند شعر از این دست .

شیطان و خدا

ژان پل سارتر

ترجمه ابوالحسن نجفی

۲۷۱ صفحه - ۱۰۰ ریال

نمایشنامه‌ایست در سه پرده و یازده تابلو. ترجمه این نمایشنامه می‌تواند نمونه بسیار خوبی باشد برای سایر مترجمین نمایشنامه‌ها.

در شماره دیگر نقدی راجع به این کتاب خواهیم داشت.

قصیده بلند باد

و

دیدارها

دفتر شعر م. آزاد

۱۰۳ صفحه - ۵۰ ریال

دومین دفتر شعر م. آزاد چندبخش دارد: قصیده‌ی بلند باد - دیدارها - چهره‌ها و چشم‌اندازها - شاعر مؤخره‌ای هم در توضیح کارهایش به آخر کتاب اضافه کرده است.

ادیان شرق و فکر غرب

از

راداگریشان

ترجمه دکتر رضازاده شفق

۴۲۰ صفحه - ۱۱۴ ریال

کتاب از ۹ بخش درست شده، روان جاودان جهان - برترین هدف روحانی - تعریف و اخلاق در فکر هندی - هند و عقاید مغرب زمین - یونان و فلسطین و هند - تلاقی ادیان - نظام فردی و اجتماعی در هندوی.

اهل هوا

غلامحسین ساعدی

۲۰۹ صفحه - ۷۰ ریال

سرخ و سیاه

استان‌دال

ترجمه عبدالله توکل

دو جلد - ۳۵۰ ریال

چاپ دوم زمان مشهور استان‌دال است که مترجم با تجدید نظر کامل منتشر کرده، این چاپ حاوی مقدمه‌ای است در ۲۶ صفحه از مارتین ترنل.

کتاب الجدری والحصبه

محمد زکریای رازی

ترجمه دکتر نجم‌آبادی

۱۴۱ صفحه - ۶۰ ریال

کتاب علاوه بر مقدمه و ذیل ملحقات شامل ترجمه رساله آبله و سرخک محمد زکریای رازی است که ارزش زیادی در تاریخ طب ایران دارد.

کشاورزی و مناسبات ارضی

در ایران عهد مغول

از: ای. پ. پطروشفسکی

ترجمه کریم کشاورز

دو جلد - ۲۸۵ ریال

کتاب با ارزشی است در زمینه تاریخ روابط ارضی در ایران. مؤلف از اکثر منابع موجود برای روشن کردن مسائل مورد بحث استفاده کرده است.

ناهماهنگی رشد اقتصادی

و اجتماعی

در دنیای معاصر

۳۳۶ صفحه - ۲۰۰ ریال

کتاب دو بخش و ۱۲ فصل دارد و هر فصل شامل چند مبحث است.

دنیای مطبوعاتی آقای اسراری

بهرام بیضائی

۱۳۱ صفحه - ۵۰ ریال

نمایشنامه‌ای است در ۵ تابلو

انتشارات نیل بزودی منتشر می‌گردد :

طاعون

آلبر کامو - ترجمهٔ رضا سید حسینی

هنرمند و زمان او

مجموعهٔ مقالات از سارتر و کامو و... ترجمهٔ دکتر مصطفی رحیمی

حسی درمیقات

از جلال آل احمد

زندگی در گور

استراتیس میرویولیس - ترجمهٔ سروژ استپانیان

رنالیسم و ضد رنالیسم در ادبیات

از دکتر میترا « چاپ سوم »

گوشه نشینان آلتونا

ژان پل سارتر - ترجمهٔ ابوالحسن نجفی

عشق نخستین

ژوزف کسل - ترجمهٔ ابوالحسن نجفی

اعتراف

روژه مارتن دوکار - ترجمهٔ ابوالحسن نجفی

سرخ و همیاه

استاندارد - ترجمهٔ عبدالله توکل

چاپ دوم با تجدید نظر کامل در دو مجلد منتشر شد

بها ۵ ریال

